

به قلم جری بریجز
ترجمه از فریدون موخوف

قدوسیت خدا

از کتاب «به دنبال قدوسیت»

بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر
سیرت، مقدس باشید. زیرا مکتوب است: «مقدس باشید، زیرا که من
قدوسم.»

۱پطرس ۱: ۱۵ - ۱۶

خدا هر فرد مسیحی را به یک زندگی مقدس فرا خوانده است. در این مورد هیچ استثنایی وجود
ندارد. این دعوت تنها مختص شبانان، معلمین و شماسان کلیسا نیست. تمامی مسیحیان از هر ملتی
که باشند، فقیر و یا ثروتمند، تحصیل کرده و یا بیسواد، معروف و یا گمنام، همه دعوت شده‌اند که
مقدس باشند. همه مسیحیان، لوله‌کش و یا رئیس بانک، زن خانه دار و یا فرماندار، همه به یکسان
از این دعوت برخوردارند.

این دعوت به زندگی مقدس بر اساس این حقیقت استوار است که خدا، خود قدوس می‌باشد. از
آنجا که خدا، خود قدوس است، از ما می‌طلبد که ما نیز مقدس باشیم. بسیاری از مسیحیان از
چیزی برخوردارند که می‌توان آن را «قدوسیت فرهنگی» خواند. این افراد الگوهای شخصیتی و
رفتاری مسیحیان دور و بر خود را گرفته و از آن تبعیت می‌کنند. به همان اندازه که این فرهنگ
مسیحی، کم و بیش مقدس است، آنها نیز به همان میزان کم و بیش مقدس‌اند. ولی خدا ما را
دعوت نکرده است که همانند افراد دور و بر خود باشیم. او ما را خوانده است که همانند خود او
باشیم. قدوسیت چیزی نیست جز همشکلی با شخصیت خدا.

درست همانطور که در کتابمقدس هم آمده است، قدوسیت، هم شوکت و عظمت خدا را توصیف
می‌کند، و هم پاکی و کاملیت اخلاقی ذات و طبیعت او را. قدوسیت یکی از صفات خداست؛
یعنی، قدوسیت بخش ضروری از ذات و طبیعت خداست. قدوسیت او به همان اندازه موجودیت
او و یا به عنوان مثال، حکمت و یا آگاهی او به هر چیز ضروری است. از آنجا که او چیزی
نمی‌تواند بداند، مگر آنچه که صحیح است، به همان شکل هیچ کاری هم نمی‌تواند بکند، مگر آنچه
که صحیح است.

ما خود همیشه از آنچه که صحیح است، آگاهی نداریم. همیشه بر این مطلب عالم نیستیم که چه چیزی عادلانه و منصفانه است. در موقع تصمیم روی چیزهایی که بار اخلاقی دارند، عذاب می‌گیریم. می‌پرسیم: «چه کنم که صحیح باشد؟» چنین مشکلی برای خدا البته که وجود ندارد، زیرا علم و آگاهی کامل او، هرگونه شک و تردید را در رابطه با صحیح و غلط از بین می‌برد.

با اینحال برخی اوقات حتی با اینکه از صحیح آگاهی داریم، ولی جهت انجام آن در خود احساس شک و تردید می‌کنیم. انجام عمل صحیح ممکن است مستلزم قربانی و شکستن غرورمان باشد (مثلا زمانی که می‌دانیم گناهی را باید برای کسی اعتراف کنیم). برخی مواقع در این امر، موانع دیگر هم سر برون می‌آورند. ولی چنین مطلبی در مورد خدا مصداق ندارد. خدا هرگز دو دل نمی‌شود. او همیشه آنچه را که صحیح و عادلانه است، بی هیچ درنگی انجام می‌دهد. بخاطر شخصیتی که خدا دارد، برای او امکان آن نیست که طور دیگری عمل کند.

بنابراین، قدوسیت خدا آزادی کامل از هرگونه بدی است. زمانی لباسی سفید را تمیز می‌خوانیم که در آن هیچ لکه‌ای نباشد. زمانی طلایی را خالص می‌خوانیم که تمام ناخالصی‌ها از آن تصفیه شده باشند. بدین شیوه قدوسیت خدا را نیز می‌توانیم به عنوان نبود مطلق هرگونه بدی در او قلمداد کنیم. یوحنا می‌فرماید: «خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست.» (ایوحنا ۱: ۵). زمانی که نور و ظلمت در کتاب مقدس بدین طریق بکار می‌روند، معانی و مفاهیم روحانی در خود دارند. یوحنا به ما چنین می‌گوید که خدا به شکل مطلق از هر گونه بدی و شرارت اخلاقی مبرا است و خود او جوهر پاکی اخلاقی به شمار می‌رود.

قدوسیت خدا شامل همشکلی کامل او با شخصیت الهی خود نیز می‌باشد. این سخن به این معنی است که تمامی افکار و اعمال او با شخصیت قدوس او مطابقت دارد. برعکس آن، بیابید زندگی خودمان را در نظر بگیریم. در طول زمان، ما در ایمان و مسیحیت خود رشد می‌کنیم و به بلوغ روحانی می‌رسیم و در حین آن نیز تا حدودی شخصیت فرد مسیحی را در خود پرورش می‌دهیم. در زمینه‌هایی چون صداقت، پاکی و فروتنی رشد می‌کنیم. ولی همیشه مطابق شخصیتی که داریم، عمل نمی‌کنیم. دروغ می‌گوییم، خود را به دام یک مشت افکار ناپاک اسیر می‌سازیم. آن زمان است که ترس ما را فرو می‌گیرد و از خود بیزار می‌شویم، چرا که مطابق شخصیت خود عمل نکرده‌ایم. چنین واقعه‌ای به هیچ عنوان بر خدا حادث نمی‌شود. او همیشه مطابق شخصیت قدوس خود عمل می‌کند. و به چنین معیار از قدوسیت است که ما را بدان دعوت می‌نماید، زمانی که می‌گوید: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.»

قدوسیت مطلق خدا باید ما را به شکلی عمیق دلگرم نماید و یقین بخشد. اگر خدا از قدوسیت کامل برخوردار است، پس می‌توانیم یقین داشته باشیم که اعمال او نسبت به ما پیوسته کامل و

عادلانه خواهد بود. ما اغلب در این وسوسه قرار می‌گیریم که اعمال خدا را زیر سؤال قرار دهیم و شکوه از آن کنیم که با ما بطور منصفانه عمل نمی‌کند. این دروغ ابلیس است، همان چیزی که در رابطه با حوا نیز بکار گرفت. آنچه که شیطان به حوا می‌گفت، در مجموع چنین بود: «خدا با شما منصف نبوده است.» (پیدایش ۳: ۴ - ۵). ولی در همان ذات و طبیعت خدا امکان آن نیست که منصف نباشد. زیرا که او قدوس است و تمامی اعمال او قدوس‌اند.

ما این حقیقت را که خدا قدوس است، باید با ایمان بپذیریم، حتی اگر شرایط و اوضاع، چیزی مغایر با آن را نشان می‌دهند. شکوه و شکایت بر علیه خدا در واقع انکار قدوسیت او و گفتن این مطلب است که خدا منصف نیست. «استیفن کارناک» در قرن هفده چنین گفته است: «برای خدا زخم کمتری دارد که وجود خود را انکار نماید، تا اینکه پاکی وجود خود را انکار کند؛ انکار اول، او را از خدایی می‌اندازد، ولی انکار دوم، او را به خدایی کربه‌المنظر، دوست نداشتنی و مکروه تبدیل خواهد کرد. سخن کسی که می‌گوید خدا قدوس نیست، به مراتب از سخن کسی که وجود او را به کلی منکر می‌شود، بدتر است.»

هنوز هم بخاطر دارم که خدا ۲۵ سال پیش در مقابل شکوه و شکایتی که داشتیم، با من چگونه عمل کرد. در جواب به اراده خدا به «سن دیه‌گو» در ایالت کالیفرنیا کوچ کردم و آنجا به دنبال شغل می‌گشتم. وقتی که چند هفته بی‌هیچ موفقیتی سپری شد، در فکر خود خدا را متهم کردم. من برای انجام اراده او، از تمامی نقشه‌های خود دست برداشته بودم، حال، بین چگونه مرا تنها واگذاشته است!» خدا در فیض خود مرا به ایوب ۳۴: ۱۸ - ۱۹ هدایت نمود: «آیا به پادشاه گفته می‌شود که لئیم هستی، یا به نجیبان که شیرین می‌باشید؟ پس چگونه به آنکه امیران را طرفداری نمی‌نماید و دولت‌مندان را بر فقیر ترجیح نمی‌دهد؟ زیرا که جمیع ایشان عمل دستهای وی‌اند.» به محض خواندن این متن فوراً به زانو درآمده، و گناه شکوه و شکایت خود را اعتراف کردم؛ از اینکه قدوسیت او را زیر سؤال قرار داده بودم، توبه نمودم. خدا در رحمت خود مرا بخشید و روز بعد از دو جا به من پیشنهاد کار شد.

تشخیص و قبول قدوسیت او یکی از طرق حمد و ستایش خداست. بر اساس رویایی که یوحنا در فصل ۴ کتاب مکاشفه از آسمان بیان می‌دارد، آن چهار مخلوق جاندار که در اطراف تخت خدا هستند، هرگز باز نمی‌ایستند از اینکه بگویند: «قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق، که بود و هست و می‌آید.» (مکاشفه ۴: ۸). در رویایی که اشعیا نیز از جلال خدا می‌بیند، سرافین از همین صفت سه‌لایه قدوسیت خدا سخن می‌رانند. (اشعیا ۶: ۳). زمانی که موسی، خدا را بخاطر رهایی قوم اسرائیل از دست لشکر مصر حمد و سپاس می‌گفت، سرود او هم در مورد قدوسیت خدا بود:

کیست مانند توای خداوند در میان خدایان؟

کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟

(خروج ۱۵: ۱۱)

خدا اغلب در کلام او، با نامهایی چون «آن قدوس» و یا «قدوس اسرائیل» خوانده می‌شود. چنانکه «استیفن کارناک» هم به آن اشاره دارد، واژه قدوس، اغلب بیش از هر واژه دیگر از صفات خدا، به عنوان پسوند با نام او می‌آید. قدوسیت تاج خداست. چند لحظه فقط خدا را تصور کنید که قدرت کامل داشته باشد، به شکلی کامل از همه چیز آگاه باشد، در همه جا نیز حاضر باشد، ولی به شکل کامل قدوس نباشد. چنین کسی را دیگر نمی‌توان خدا خواند. قدوسیت، کاملیت تمامی صفات دیگر خداست؛ قدرت او، قدرت مقدس است، رحمت او، رحمت حقیقی است، حکمت او، حکمت مقدس است. قدوسیت خدا بیش از هر صفت دیگر، او را لایق حمد و ستایش ما می‌گرداند.

آیا کافی است که صرفاً او را خدای قدوس بشناسیم؟ نه! خدا از ما بیشتر از این طلب می‌کند. می‌گوید: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم». خدا به حق از تمامی موجودات اخلاقی خود، قدوسیت می‌طلبد. به غیر از این نمی‌تواند باشد. خدا هیچ بدی و شرارت ارتکاب یافته را نمی‌تواند، ندید بگیرد و یا آن را تأیید کند. او برای یک لحظه هم نمی‌تواند از معیار کامل قدوسیت خود عدول کند. برعکس، باید بگویید، که می‌گوید: «در هر آنچه که انجام می‌دهید، مقدس باشید.» حبقوق نبی چنین ابراز می‌دارد: «چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری و به بی‌انصافی نظر نمی‌توانی کرد.» (حبقوق ۱: ۱۳). از آنجا که خدا قدوس است، نمی‌تواند به هیچ عنوان گناهی را که مرتکب می‌شویم، ندید بگیرد و یا سَمَبَل کند. اندازه گناه مهم نیست. این مطلب حتی در مورد کوچکترین گناهان هم صادق است.

برخی اوقات سعی داریم اعمالی را که وجدان ما آنها را زیر سؤال قرار داده‌اند، در حضور خدا توجیه کنیم. ولی اگر حقیقتاً اهمیت قدوسیت کامل خدا را هضم کرده باشیم، هم در خود او و هم در آنچه که از ما می‌طلبد، خواهیم دید که کوچکترین انحراف از اراده کامل او را نیز قادر به توجیه نیستیم. خدا عذر و بهانه نمی‌پذیرد، عذر و بهانه‌هایی چون «خوب، همینم که هستم.» و یا «می‌دانید، هنوز در آن حیظه‌های از زندگی‌ام دارم رشد می‌کنم.»

نه! قدوسیت خدا در شخصیت ما به خطاها و قصورات کوچک هم اجازه نمی‌دهد. ما مسیحیان گرچه می‌توانیم از طریق صالحیت مسیح در حضور خدا صالح شمرده شویم، ولی لطفاً چند لحظه

به دقت به آنچه که نویسندگان عبرانیان می‌نویسند، توجه کنید: «و در پی سلامتی با همه بکشید و تقدسی که بغیر از آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید.» (عبرانیان ۱۲: ۱۴).

از آنجا که خدا قدوس است، هرگز نمی‌تواند ما را به ارتکاب گناه وسوسه کند. «هیچ‌کس چون در تجربه افتد، نگوید: «خدا مرا تجربه می‌کند»، زیرا خدا هرگز از بدیها تجربه نمی‌شود و او هیچ‌کس را تجربه نمی‌کند.» (یعقوب ۱: ۱۳). مسلماً هیچ‌یک از ما حتی به خاطر خود خطور هم نمی‌کند که خدا به نحوی ما را به جهت ارتکاب گناه کمک نماید. ولی بعضی اوقات ممکن است احساس کنیم که او ما را در شرایطی اجتناب‌ناپذیر قرار داده است و چاره‌ای به غیر از ارتکاب گناه نداریم. شائول پادشاه در اولین جنگ خود با فلسطینیان، چنین احساس کرد (۱ سموئیل ۱۳). شائول قبل از رفتن به نبرد می‌بایست هفت روز منتظر سموئیل می‌شد، تا آمده و قربانی سوختنی را به حضور خدا تقدیم دارد و لطف او را طلب شود. شائول هفت روز برای آمدن سموئیل انتظار کشید. زمانی که از آمدن او به طول کشید، نگران شد و تقدیم قربانی سوختنی را خود به عهده گرفت. شائول احساس می‌کرد که چاره‌ای به جز این ندارد. مردم هراسان بودند و بتدریج پرکنده می‌شدند. فلسطینیان برای کارزار صف کشیده بودند. سموئیل بسیار تأخیر کرده بود. باید کاری می‌شد! اینطور به نظر می‌رسید که خدا او را در وضعیتی قرار داده، که چاره‌ای به جز ناطاعتی از دستورات صریح خدا وجود ندارد.

ولی شائول بخاطر همین ناطاعتی از اراده و خواست خدا، پادشاهی خود را از دست داد (۱ سموئیل ۱۳: ۱۳ - ۱۴). در مورد ما چطور؟ آیا ما نیز برخی اوقات چنین احساس نمی‌کنیم؛ اینکه در اعمال خود چاره‌ای جز اندکی انحراف از حقیقت و یا اندکی انحراف از صداقت نداریم؟ زمانی که بدینگونه احساس می‌کنیم، در واقع خدا را منشأ وسوسه به جهت ارتکاب گناه قلمداد می‌کنیم و بر این گمان هستیم که او خود، ما را در وضعیتی قرار داده که چاره‌ای دیگر برایمان باقی نمانده است.

افرادی که تحت اقتدار کسی دیگر قرار دارند، در مقابل این وسوسه بیشتر آسیب‌پذیرند. رؤسا معمولاً به جهت انجام اعمال نادرست، زیردستان خود را تحت فشار می‌گذارند. زمانی که در نیروی دریایی به عنوان افسر خدمت می‌کردم، با این وسوسه روبرو شدم. کشتی ما می‌توانست از اهدای چند کیلو قهوه ناقابل به چند نفر از مسئولین، انواع و اقسام تجهیزات مورد نیاز و گرانبهای خود را «مجانی» بدست آورد. در این رابطه به خود چنین دلیل می‌آورد: «مگر نه اینست که همه این تشکیلات به خود نیروی دریایی متعلق است؟!» نهایت مجبور شدم که شغل خود را در نیروی دریایی به خطر انداخته و در مقابل افسر مافوق خود بایستم. صریحاً به او بفهمانم که در این مطلب به هیچ عنوان دخالت نمی‌کنم.

چون خدا قدوس است، از گناه نفرت دارد. نفرت کلمه‌ای چنان قوی است که استفاده از آن را دوست نداریم. اگر بچه‌هایمان از نفرت به کسی سخن به میان آورند، آنها را توبیخ می‌کنیم. ولی زمانی که از طرز برخورد خدا با گناه صحبت می‌کنیم، فقط همین کلمه قوی هست که عمق معنی را به شکلی کافی معلوم می‌دارد. خدا زمانی که در مورد گناهان مختلف اسرائیل سخن می‌گوید، چنین اضافه می‌کند: «از همه این کارها نفرت دارم.» (زکریا ۸: ۱۷) زمانی که از گناه صحبت می‌کنیم، نفرت، احساس بجا و درستی است. در واقع، هر چقدر که خود در قدوسیت رشد کنیم، به همان میزان از گناه متنفر و بیزار می‌شویم. داوود فرمود: «از وصایای توفطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکروه می‌دارم.» (مزمور ۱۱۹: ۱۰۴). اگر این سخن در مورد انسان چنین مصداق دارد، پس ببینید در مورد خدا چقدر! همانطور که در قدوسیت رشد می‌کنیم، در داشتن نفرت نسبت به گناه نیز رشد می‌کنیم. و خدا در مقام وجودی که بی‌نهایت قدوس است، نسبت به گناه نفرتی بی‌نهایت دارد.

ما اغلب می‌گوییم: «خدا از گناه متنفر است، ولی گناهکاران را دوست دارد.» این سخن حقیقت دارد، ولی ما غالباً از روی اولی به سرعت رد می‌شویم که سریعتر به دومی برسیم. از این حقیقت که خدا از گناهان ما نفرت دارد، نمی‌توانیم فرار کنیم. ممکن است گناهان خود را سرسری بگیریم و یا برای توجیه آنها عذر و بهانه بتراشیم، ولی خدا از آنها نفرت دارد.

بنابراین، زمانی که گناه می‌کنیم، کاری انجام می‌دهیم که خدا از آن نفرت دارد. او از افکار شهوانی ما، از غرور و حسادت ما، از عصبانیت و خشم ما، از عذرها و توجیهاات ما نفرت دارد. زمانی که هدف را مستمسک قرار داده و سعی به توجیه وسیله و طریق رسیدن به آن را داریم، کراهتش برمی‌خیزد. باید این حقیقت در فکر ما جا بیفتد که خدا از تمامی این چیزها متنفر است. ما بعضی مواقع چنان با گناهانمان خو می‌گیریم که با آنها در نوعی وضعیت مسالمت آمیز زندگی می‌کنیم. ولی نفرت خدا از آنها هرگز فرو نمی‌نشیند.

ما را لازم است که در قلوب خود همان نفرتی را که خدا نسبت به گناه دارد، پرورش دهیم. نفرت از گناه، باید در وهله اول بخاطر این باشد که خدا از آن نفرت دارد و خشنود نیست و همین مطلب اساس همه قدوسیت حقیقی است. ما باید طرز برخورد یوسف را در زمان مواجهه با وسوسه در خود پرورش دهیم: «چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟» (پیدایش ۳۹: ۹).

خدا هر جا که گناه بیابد، از آن نفرت خواهد کرد. این مطلب در مورد مقدسین و گناهکاران به یکسان صادق است. این نیست که خدا گناه را در فردی ببیند و نفرت خود را از آن نشان دهد، و در فردی دیگر گناه را ندید بگیرد. او کار هر کس را بدون طرفداری به زیر قضاوت می‌کشد

(۱ پطرس ۱: ۱۷). در واقع شواهد کتابمقدس حاکی از آن است که خدا گناهان مقدسین خود را ممکن است شدیدتر از گناهان آنها که در دنیا هستند، به داوری کشد. داوود فردی محبوب دل خدا بود (اعمال ۱۳: ۲۲)، با این وجود زمانی که برعلیه «اوریا» گناه کرد، به او گفته شد: «پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوریای حتی راگرفتی تا زن تو باشد.» (۲ سموئیل ۱۲: ۱۰). موسی علیرغم تمامی سالهایی که خدا را وفادارانه خدمت کرده بود، بخاطر یک عمل بی‌ایمانی، از ورود به سرزمین کنعان ممانعت شد. یونس بخاطر عدم اطاعت خود، به مدت سه روز و سه شب، در شکم ماهی عظیم‌الجثه‌ای محبوس گردید تا بدین وسیله یاد بگیرد که از فرمان خدا فرار نکند.

در مکاری قلب خود، بسیاری اوقات فکر اینکه بعداً امکان اعتراف کرده و طلب بخشش هست، ما را در مقابل وسوسه بیشتر نرم می‌کند؛ که گویی در اعتراف و طلب بخشش همیشه باز است. داشتن چنین افکاری واقعاً خطرناک است. در داوری خدا هیچ طرفداری نیست. او هرگز گناه را ندید نمی‌گیرد. هرگز بخاطر کوچکی گناه، نسبت به آن بی‌توجه نمی‌شود. نه! خدا شدیداً از گناه متنفر است و هر جا و در هر کس که این را بیابد، نفرتش شعله‌ور خواهد شد.

قدوسیت خدا و نتایج نفرت خدا از گناه، ما را از ناچیز شمردن گناه ممانعت می‌کند. در کتابمقدس به ما توصیه می‌شود که زندگی خود را در روی زمین، همانند غریبان و در احترام و ترس از خداوند بسر آریم (۱ پطرس ۱: ۱۷). انگیزه اصلی ما در داشتن زندگی مقدس، باید محبتی باشد که خدا از طریق عیسی مسیح بر ما فرو می‌ریزد. ولی آگاهی از نفرتی که خدا نسبت به گناه دارد و عواقب داوری او بر گناه، می‌تواند ما را در این زندگی مقدس بیشتر انگیزش دهد.

قدوسیت خدا معیاری بسیار بالاست، معیاری کامل. ولی خدا ما را به این قدوسیت دعوت می‌کند. نمی‌تواند ما را به کمتر از این دعوت کند. درست است که ما را بر اساس کار مسیح می‌پذیرد، لیکن استاندارد خدا برای شخصیت، منش، احساسات و اعمال ما این است: «مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.» اگر می‌خواهیم در قدوسیت رشد کنیم، باید این سخن او را جدی بگیریم.